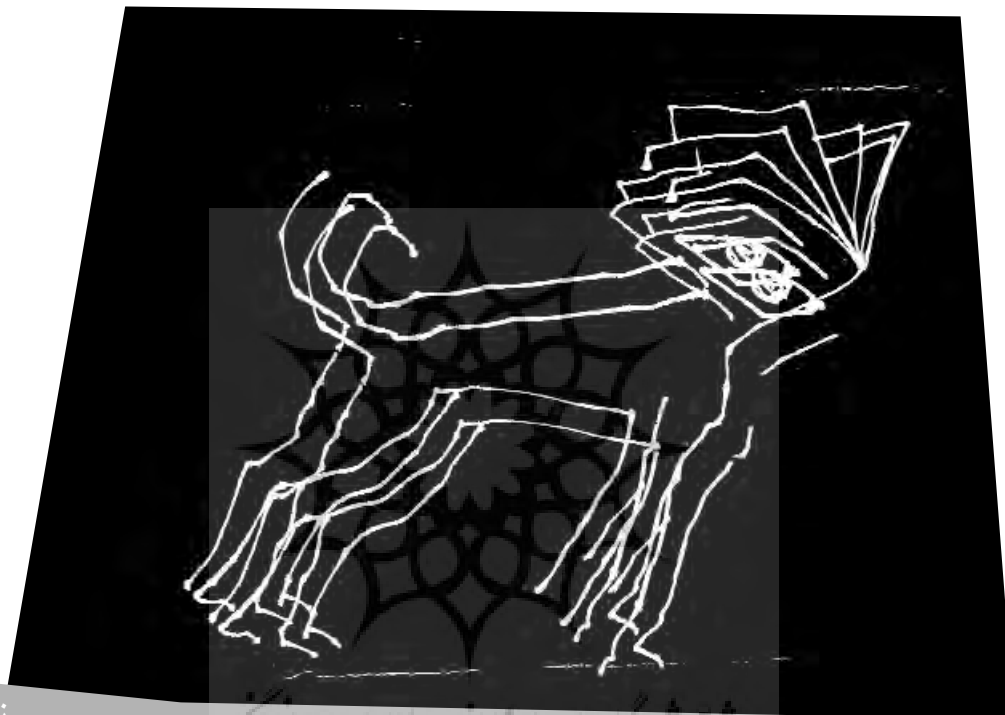


توهم یا ترس

داستان با اندیشه موهوم سگها و دندانهایشان دست و پا می‌زند و با تدبیری موهوم‌تر دندانهای آنها را آرام می‌کند. کتابها را به‌عنوان بازیچه‌ای برای سگها به طرف آنها پرتاب می‌کند و اینجاست که داستان حالتی نمادین می‌یابد.

سگ که - مطابق آنچه در لغت‌نامه‌ها آمده - چهارپایی است که اغلب اهلی می‌شود و نماد وفاداری است، در پایان با به دندان کشیدن کتابها به معلم و کتاب وفادار می‌ماند. بدین‌گونه معلم، سگها را اهلی می‌کند و برای اهلی شدن از کتاب استفاده می‌کند. سگ حیوانی است که معمولاً در گله و گروهی زندگی نمی‌کند، بنابراین وقتی معلم همه سگها را با هم روی پشت‌بام و در اطراف خودش می‌بیند، این تصور که معلم واقعاً یک "سگ‌باز" است تقویت می‌شود. از آنجایی که سگ گنده خانه آجر قرمز با توله‌اش دیده می‌شود سگی ماده است که در معنای نمادین خود نمی‌تواند فاسق پری باشد و آنجا که پری می‌خواهد حرفهای معلم را رد کند

زاویه دید داستان سگ گنده خانه آجر قرمز اول شخص - راوی، معلمی با کیفی چرمی به دست - و زمان گذشته است. فکر اصلی و مسلط بر اثر ترس راوی داستان تشکیل می‌دهد. ترسی که کم‌کم و با پیشبرد داستان غیرطبیعی و ناهنجار جلوه می‌کند. اما در هر صورت این برداشت و تأویل از داستان صرفاً زمانی به طول می‌انجامد که پری - همسر راوی - خود سگها را ندیده و خواننده هم همان ذهنیت را راجع به راوی دارد که پری نسبت به شوهرش. اما وقتی پری با سگها مواجه می‌شود و می‌بیند که آنها نه به او حمله می‌کنند و نه آن‌طور که شوهرش می‌گوید ترسناک به نظر می‌رسند، شما به‌عنوان خواننده دچار این تردید می‌شوید که اصولاً جهت فکری نویسنده چه بوده است، و بنابراین در مضمون ترس شک می‌کنید. ممکن است فکر کنید شاید ترس معلم ناشی از بیماری روانی او باشد. به عبارتی دیگر شخصیت دچار بیماری دیگر آزاری یا حیوان آزاری است یا اصولاً راوی دچار توهم است. او تا پایان



نوال آل منیع

درونیایه (ترس یا توهم) پیدا نمی‌کند. تنها وجه قابل توجیه برای این نماد سازی، تعبیر بسیار ساده‌ای است از کتاب که به عنوان سلاح - تنها وسیله دفاعی معلم - در برابر خطرات از او مراقبت کند.

زبان داستان ساده و بدون پیچیدگی است. شخصیت مقابل راوی در دیالوگهای ساده‌ای توصیف می‌شود. از سویی تطابق و همسویی زبان با شخصیت داستان مطلوب است و از معلم شخصیتی بسیار معمولی و بدون هیچ وجه نمادینی ساخته است.

سرانجام اینکه سگ، حیوانی که در اغلب داستانهای ایرانی دهه دوم و سوم (مثلاً هدایت در داستان "سگ ولگرد" و چوبک در داستان "آتما، سگ من") مورد بی‌رحمی و ظلم انسانها واقع می‌شود و بسیار ترحم برانگیز و دوست داشتنی جلوه می‌کند، در این داستان به غرایز حیوانی او و روحیات درونی او توجهی نمی‌شود.

و ذهنیت شما را تغییر دهد، راوی باز وارد دنیای موهوم خودش می‌شود و خواننده هرچه بیشتری می‌برد که موضوع داستان بر پایه توهم است و نه صرفاً ترس. تا اینجای داستان (قبل از تصمیم نهایی معلم) بر اساس جهت‌گیری ضمنی نویسنده، شما نوعی حس همذات‌پنداری با معلم پیدا می‌کنید و با ساختار خطی داستان و زبان ساده آن بدون هیچ برجستگی و نمود خاصی پیش می‌روید تا آنجا که معلم برای حل مشکل خود (دیگر آزاری، توهم، ترس) تصمیم می‌گیرد تمام کتابهای دنیا را به سگها ببخشد. اینجاست که داستان در وضعیتی نمادین اما مبهم فرو می‌رود که برای تأویل این نماد هیچ نشانه قابل پذیرشی یافت نمی‌شود. بدین گونه داستانی که توانست با پایان بندی قوی، پرداختی قوی تر داشته باشد، خواننده را ناکام و بی‌سرانجام باقی می‌گذارد. حتی قرمزی رنگ خانه نیز نمادی کم‌رنگ و غیر برجسته برای غلظت بخشیدن به ترس یا توهمی است که به دلیل پایان بندی غیر منتظره داستان، هم‌سویی با